خبرها

ماهنامه علمی کاوش و فوتبال

شرق: بیست و هفتمین شماره مجله علمی کاوش به بهانه برگزاری جام جهانی فوتبال ۲۰۰۶ در آلمان حال و هوایی ورزشی به خود گرفته است. این ماهنامه علمی ویژه نوجوانان در گفت‌وگویی مفصل با دکتر بیژن ذوالفقارنسب به دنبال داروی فوتبال ایران از زبان این مربی صاحب‌نام و برجسته فوتبال کشور می‌گردد. ذوالفقارنسب در این گفت‌وگو از زبان یک استاد دانشگاه استدلال می‌کند که ورزش به اعتقاد وی از فیزیک، ریاضی و زبان برای بچه‌ها می‌تواند مهمتر باشد و به خانواده‌ها توصیه می‌کند مانع فعالیت‌های ورزشی فرزندانشان – به این بهانه که به درس آنها لطمه می‌زند– نشوند چرا که ورزش براساس مطالعاتی که در کشورهای مختلف جهان انجام شده است، سطح درک مفاهیم دانش‌آموزان را بالا می‌برد و بازده تحصیلی آنان را به نحو چشمگیری افزایش می‌دهد. این شماره کاوش همچنین مطالبی مانند دوپینگ، ورزشگاه‌های بزرگ دنیا، اخبار، کاردستی‌های فوتبالی، فوتبالیست‌های آهنی، کارگردانی ورزشی، بیومکانیک ورزشی و جام جهانی فوتبال، ضایعات عصبی و عضلانی در ورزش و کاریکاتورهایی در مورد تیم ملی فوتبال و علل ناکامی آن در جام جهانی ۲۰۰۶ تشکیل شده است. افشین دانش‌نژاد سردبیر کاوش نیز روایتی خواندنی از سفر خیالی یک نوجوان به سال ۲۰۲۲ و جام جهانی و گل زنی‌اش به دروازه حریفان قدرتمند را روایت می‌کند و از زبان تصویر او در آینه می‌گوید: اگر قهرمانی و موفقیت با چشم بستن به دست می‌آید، خب بقیه هم به راحتی چشمانشان را می‌بندند و از تو جلو می‌افتند. هر کسی در دنیای ساختگی‌اش قهرمان است. اما بستن چشم که دردی را دوا نمی‌کند و سپس از زبان نوجوان می‌گوید: مانده‌ام چه کنم، یعنی می‌شود ۲۰۲۲ من هم توی تیم قهرمان باشم؟ شماره ۲۷ ماهنامه کاوش با بهای ۵هزار ریال توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان عرضه شده است.

ادبیات مدرن از زبان عروسک سخنگو

شرق: شماره ۱۷۷ ماهنامه «عروسک سخنگو» ویژه ادبیات مدرن کودکان با ۶۶صفحه و قیمت ۸۵۰ تومان منتشر شد. این شماره با مطالب گوناگون و عناوینی چون این جوک را برای تو ساخته‌ام، ادبیات مدرن یعنی چه، ملنگ عسل نفس، توی قابلمه تابستان‌ها، دفاع راه می‌افتد، بمیری با این شوخیت، زندگی کفشی و

جای ماهی سرخ شده کجاست؟ منتشر شده است. این ماهنامه در بخش پایانی خود تحت عنوان کودکی نویسنده امروز به بررسی زندگی پل استر پرداخته است؛ «من بهار و تابستان بیسبال بازی کردم، ولی تمام سال کتاب می‌خواندم. کتاب خواندن یکی از اولین دلمشغولی‌هایم بود و هر چه بزرگتر شدم، بیشتر هم شد.

به نظرم محال است کسی که در نوجوانی ولع خواندن نداشته، بتواند نویسنده شود. خواننده واقعی می‌فهمد که کتاب‌ها به خودی خود یک دنیا هستند. نویسنده‌هایی که روی من تاثیر گذاشتند غالباً نویسنده‌های آمریکایی... همان‌های همیشگی بودند: فیتز جرالد، همینگوی، فاکنر، دوس پاسوس و سالینجر. ولی در سال سوم دبیرستان کم‌کم اروپایی‌ها را کشف کردم. بیشتر روس‌ها و فرانسوی‌ها را مثل تولستوی، داستایوفسکی، تورگینف، کامو و ژید و همین‌طور جویس و مان. به‌خصوص جویس وقتی هجده‌سال داشتم، جویس به نظرم یک سر و گردن از همه نویسنده‌های دیگر بالاتر بود.»

کتابشناسی آثار کودکان به مهدهای کودک می‌رود

مهر: کتابخانه تحقیقاتی شورای کتاب کودک به تازگی کتابشناسی آثار مناسب کودکان پیش از دبستان را تهیه کرده است که در اختیار مربیان مهدهای کودک قرار می‌گیرد. این کتابشناسی به درخواست سازمان بهزیستی استان تهران از سوی شهلا افتخاری در شورای کتاب کودک تهیه شده که شامل آثار مناسب کودکان پیش از دبستان است. این فهرست براساس کتاب‌های منتشر شده در سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۳ (شامل ۳۰۹ اثر مناسب برای گروه‌های سنی الف و الف– ب) همراه با خلاصه و طبقه‌بندی موضوعی کتاب‌ها تهیه شده و در اختیار مهدهای کودک سازمان بهزیستی تهران قرار خواهد گرفت. این کتابشناسی در مرحله تکمیلی شامل بخش‌های زیر است: تعیین سن مخاطب در گروه‌های «تا دو سال»، «دو تا چهار سال» و «چهار تا شش سال»، درج کلیدواژه‌های هر کتاب، درج نمایه‌های موضوعی با عنوان‌های نام اثر، نویسنده، مترجم، تصویرگر و ناشر در پایان کتابشناسی.

بررسی کتاب

روزنامه شرق در صفحه کتاب روزهای دوشنبه، به بررسی آثار نویسندگان حوزه کودک و نوجوان می‌پردازد. لذا ناشران می‌توانند جهت بررسی و معرفی آثار خود دو نسخه از کتاب مورد نظر را به آدرس روزنامه شرق، سرویس ادب و هنر ارسال کنند تا ضمن معرفی مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

نگاهی به درونمایه‌های داستانی و اساطیری پارسیان و من ۱

کاخ اژدها

پارسیان و من
آرمان آرین
تعداد: ۲۲۰۰
انتشارات موج
قیمت: ۲۵۰۰تومان

کتایون تجلی: پارسیان و من حاصل خلاقیت نویسنده با پشتوانه اساطیر کهن‌تر از تاریخ ایران‌زمین است. رمانی ماندگار و آموزش‌مدار که تصویری بودنش سبب می‌شود از آغاز تا پایان آن درست همچون یک اثر سینمایی در ذهن مخاطب تجسیم پیدا کند و تمامی فضاها و شخصیت‌ها به وضوح برای خواننده بازنمایانده شود.

در این رمان، شخصیت نوجوان در میانه تخیلات، مطالعات و جست‌وجوها، آرام‌آرام در مسیر شناخت قرار می‌گیرد؛ شناخت «هویت» خویش. در روند گریز از تعقیب‌کنندگان، قهرمان داستان از راه دالان زیر تختخواب والدینش که گویی راهی میان همه نسل‌ها و نیاها و نطفه‌ها است می‌گریزد و بر فراز کوهساری سر بر می‌آورد که زیر پایش دشتی خرم و رودی پرآب است. من معاصر او با نگاهی به مجموع گذر سالیان، از بالای قله تاریخی به ثبات رسیده به دشت‌های کهن تاریخ اسطوره می‌نگرد و در می‌یابد که در سرآغاز آغاز همه‌چیز ایستاده است و می‌نگرد و می‌اندیشد و تحلیل می‌کند. رفته‌رفته «من» خالی در امتداد مسیر حرکت خویش در کار پرشدن می‌افتد. «اردشیر» نام قهرمان نوجوان داستان است که ورودش از زمان حال به گذشته و برعکس، با نوعی نوستالژی مکانی مبهم همراه می‌شود. او گیج در مرز بین واقعیت و خیال می‌ماند و با هر بار ورود به گذشته یا حال، اردشیر نوری سبزرنگ و مرموز و سیمرغ‌گونه می‌بیند؛ انگار سر بزنگاه حضور پیدا می‌کند تا راه بنمایاند.

روایت اصلی از زاویه دید اول شخص «اردشیر» پدید می‌آید اما در این میان خرده‌روایت‌هایی نیز هست. خرده‌روایت‌ها از زبان پدر اردشیر، ارنواز، آفریدون، مادربزرگ هیکتانیس و... بیان می‌شود. هر بار از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اطلاعاتی به‌دست می‌آوریم که بخشی از بدنه نادیده مربوط به روایت را برای ما کامل می‌کند. در قسمتی که سربازان ماردوش اعلامیه‌ای را برای تایید عدالت و مهربانی آژی‌دهاک می‌دهند تا مردم آن را امضا کنند، آهنگری تومار را می‌درد. در اصل اسطوره کاوه در مقابل ضحاک تومار را پاره می‌کند. این بار باز رمان دست به خلاقیت می‌زند و با حفظ چکیده و بن‌مایه اسطوره تغییراتی ظریف اما مهم را ایجاد می‌کند تا رمان بودن این اثر مخدوش نشود.

ورود به کاخ آپساخوموگ و خروج دشوار که در اسطوره اصلی نیست نیز یکی دیگر از این شگردها است. این اثر به‌راستی، اسطوره را به رمان بدل کرده است چرا که نویسنده برای باورپذیری نکات اسطوره‌ای موجود ضمن حفظ آنها در تغییر نگاه می‌کوشد. ایجاد ریزماجراهای به موقع مثل ماجرای «ماننا»، ماجرای معادن «ساردانا پال»، ماجرای جاسوس و... که در اصل اسطوره کهن وجود ندارد و ضمناً بسیار تاثیرگذار هستند.

آشنایی اردشیر با آفریدون او را به این فکر می‌اندازد که او چقدر شبیه مردان باستانی است و حتماً قصه‌ها را از روی او نوشته‌اند. «اگر اسبش بالدار بود!» این تصور زمانی برای اردشیر شکل می‌گیرد که آفریدون سوار بر اسب به سوی کاخ آژی‌دهاک می‌تازد. رویارویی اردشیر با آژی‌دهاک به خواننده شوک وارد می‌کند. «او تنها بود. هیچ‌کس او را باد نمی‌زد. هیچ وزیری در سمت راست یا چپ او نبود و هیچ زنی را در کنار خود نداشت. او تنهای تنها روبه ما نشسته بود.» تصور اردشیر از آژی‌دهاک قبل و بعد از آن که نقاب چهره‌اش را بردارد بسیار متفاوت است. پیش از آن حتی یک بار آژی‌دهاک را با خنجر ماننا می‌کشد. (در خیال خود)

اما بعد متوجه می‌شویم که آژی‌دهاک به او توجه می‌کند و در جایی به او می‌گوید که دوستش دارد!

با او صحبت می‌کند و نظر مردم را نسبت به خودش از او جویا می‌شود. البته از اردشیر می‌خواهد که آهسته بگوید تا کسی نشنود زیرا آژی‌دهاک از جاسوسانی که خود در کاخش به خدمت گرفته است وحشت دارد. آژی‌دهاک در کاخ خود، احساس ناامنی می‌کند!

انگار آژی‌دهاک در دلش حس پدری به اردشیر پیدا می‌کند و به او علاقه‌مند می‌شود شاید چون جانشینی ندارد یا فرزند سالمی! چرا که اردشیر بچه‌های بی‌نوا و ناقص بسیاری را می‌بیند که وضعیت زندگی‌شان تاسف‌بار است و این نتیجه تجاوز ضحاک به زنان کشاورز در سالی از سال‌های گذشته است. و اردشیر می‌اندیشد: «چرا در کهنسال‌ترین و پربرکت‌ترین سرزمین‌های دنیا، با این همه نعمت باید مردم چنین زندگی اسف‌باری داشته باشند.»

آژی‌دهاک به‌دنبال سئوالی که اردشیر می‌کند، می‌گوید که اولین بار است که بچه‌ای اینجا می‌بیند، به‌رغم بچه‌های زیادی که در دربار هستند و همه مثل پدرانشان دروغ‌گویند. چون اولین شرط کودکی، راستگویی است و می‌خواهد حقیقت را به او بگوید. اردشیر می‌گوید: «همه معتقدند شما ظالم و خونخوار و خدمتگزار اهریمن هستید... که مغز مردان را بیرون می‌کشید و زنان و کودکان را به فلاکت می‌کشانید و به همین دلیل، سراسر این سرزمین از نفرت شما انباشته است. در این سرزمین، هیچ‌کس به آنچه که مستحق آن است نمی‌رسد. فقرا به دارایی... جوانان به عشق... زحمت‌کشان به دسترنج... مفت‌خوران به مجازات... و انسان‌ها به آزادی!»

آژی‌دهاک بعد از لختی سکوت می‌گوید: «نمی‌دانم چرا به تو می‌گویم! شاید احساس می‌کنم همان‌طور که حقیقت بیرون را برای من گفتی، حقیقت مرا نیز برای آنان که بیرون زندگی می‌کنند بازخواهی گفت. حقیقتی را که تلخ است و از ابتدا تا به ابد در تاریکی و نابودی، جاودانه خواهد ماند و من گرفتار همه تیرگی‌اش شده‌ام...»

انگار آژی‌دهاک به اردشیر علاقه‌مند می‌شود شاید چون هیچ جانشینی ندارد! یا هیچ فرزند سالمی و باز این فکری است که از سر اردشیر می‌گذرد. نویسنده در خاکستری نشان دادن ضحاک بسیار استادانه عمل می‌کند. مظهر پلیدی یعنی ضحاک ماردوش نیز در جایی دلش برای اردشیر می‌سوزد. نویسنده هیچ دخالتی در این که ضحاک را پلید نشان دهد، نمی‌کند. خواننده برداشت خود را می‌کند و در سراسر رمان، فکر مخاطب درگیر می‌شود؛ درست مثل قهرمان داستان که ما را با خود هم‌سو می‌کند.

این اهریمن است که دست روی آژی‌دهاک گذاشته، چرا که او شانه‌های آژی‌دهاک را با کلک و حقه می‌بوسد و از آن لحظه به بعد از شانه‌هایش مار بیرون می‌زند. اهریمن روی هر کسی می‌تواند دست بگذارد. او خود را به اشکال گوناگون در می‌آورد و آژی‌دهاک را منحرف می‌کند تا او پدرش را بکشد. بعد جمشید شاه را به بند می‌کشد و زندانی و شکنجه می‌کند و بعد شانه‌هایش را می‌بوسد و... هیچ‌گاه به ضحاک از این بعد پرداخته نشده بود. ضحاک همیشه مثال‌زدنی در مخوف‌ترین آدم‌ها بوده است. اما ما در این رمان گاهی دلمان برای ضحاک هم می‌سوزد. اینجاست که ضحاک رمان ما چند بعد پیدا می‌کند. (حتی آژی‌دهاک اوستا از ضحاک شاهنامه نیز مخوف‌تر و پاک‌نشدنی‌تر است!)

■■■

پدر اردشیر خبر کشته شدن ایرج را توسط دو برادرش سلم و تور می‌دهد. اینجا ما ناظر بر تاریخیم. پدر می‌گوید: از روی حسادت ایرج را می‌کشند تا ایران را از چنگش بیرون آورند و جنگی تازه راه بیندازند.

نبردی سخت در می‌گیرد بین مردم و سربازان ماردوش به سرکردگی آفریدون که می‌زنند و می‌کشند و بالاخره مردم پیروز می‌شوند و بقیه ماردوشان پا به فرار می‌گذارند. پدر می‌گوید: «می‌خواهم باشم و گام به گام خرابی‌هایش را درست کنم. تو هم کمکم کن.»

او به یاد اردشیر می‌اندازد دستنوشته‌هایش را که کنار شومینه روی میز کارش بود و باز می‌گوید: «نبرد حقیقی، میان پروردگار هستی و شیطان برپا است. انسان نبردگاهی بیش نیست و تمدن او حاصل این نبرد... تا روزی که این جنگ در آسمان جاری است، نبرد روی زمین، نیز ادامه خواهد یافت. انسان‌ها ستم خواهند کرد و خون بی‌گناهان برای آنچه که ارزش نهایی نیست، ریخته خواهد شد و اسارت در رنگ‌های نو، پابرجا خواهد ماند.»

و اینجا پدر نگاه تحلیلگرانه به تاریخ می‌کند. یعنی بعد از این پیروزی، باز نبرد ادامه خواهد یافت. سیر گردونه‌ای ستم که در هر زمان و مقطعی می‌آید، نابود می‌شود و دوباره بازمی‌گردد و این در جایی یا در دل کسی دیگر رخنه می‌کند.

در جایی پدر می‌گوید: «تاریخ مشخص این سرزمین، از همین سال‌ها است که با جنگ و خون آغاز می‌شود و من می‌دانم که چه‌رخ خواهد داد.»

مخاطب در پی کیستی و چیستی و کجایی خود می‌اندیشد که این خود نیز پایه همه تاریخ ایران‌زمین است. مخاطب به فضای داستان کشیده و تمام احساسات قهرمان داستان به او منتقل می‌شود.

اردشیر تحلیل می‌کند که برای رهایی از ستم باید متحد شد، ایمان و هدف داشت، عشق به وطن، اعتماد و آگاهی... آگاه کردن مردم؛ اینها عناصر پیروزی هستند.

و اما نگاه جمشید به اردشیر و نگاه ضحاک به او. این نگاه از جنس همان نگاهی است که اردشیر در سرآغاز ورود به جهان اسطوره از فراز کوه به دشت می‌اندازد؛ یعنی از جنس نگاه مدرن تحلیلگر.

انتخاب هوشیارانه اسامی غیرواقعی نظیر مادربزرگ «هیکتا نیس»، «ماننا»، آپساخوموگ، خومنکه و... حادثه‌مداری، شخصیت‌پردازی قوی و عمیق، مخاطب‌محوری، تصویرپردازی فوق‌العاده زنده، درگیر کردن ذهن مخاطب از جمله امتیازات این رمان به حساب می‌آیند.

قسمت پایانی رمان «پارسیان و من ۱» می‌شود «من و پارسیان». این همان «من» است که اردشیر رفته‌رفته پیدایش می‌کند. چه آنجا که به چهره خودش هنگام نبرد با ماردوشان در آب حوض می‌نگرد و این من متفاوت را باز می‌شناسد. و چه در آخر رمان که پس از فرورفتن خنجر به پهلویش با نور سبز سیمرغ‌گون و عطر گل نرگس (بوی مادرش) خود را روی همان خرابه‌های خانه مادربزرگ هیکتانیس و معبد جواهرات می‌یابد و خنجری که ماننا به او داده بود.

وقتی با نور سبز سیمرغ‌گون به راه‌پله‌ها و زیر معبد کشیده می‌شود با کمال تعجب خنجری درست مثل خنجر خودش می‌بیند با همان تصاویر و نشانه‌ها! این بار به بلندای قد او و از جنس سنگ در این زمان است که دلیل علاقه ماننا به این خنجر را می‌فهمد. نشانه‌های روی خنجر انگار راه را نشان می‌داده است.

رازهایی ناگشوده در جای‌جای داستان هستند که نه از روی تصادف بلکه از روی تعمد پدید آمده‌اند و به داستان عمق می‌بخشند.

چنین نگاه جامعی، گاه موجب می‌شود تا به غلط تناقض‌گویی نامیده شود. در حالی که بیان کل نظریات مربوط به موضوع در جهت همان تحلیلگری تاریخ و پیچیدگی‌های آن و پیچیدگی‌های جهان انسان‌ها است.

سیر و سفری با کلاغ‌ها

در حاشیه مجموعه یک درخت و چهار کلاغ

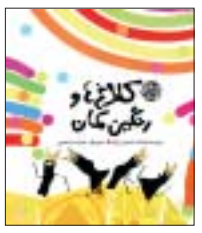

کلاغ‌ها و رنگین کمان
افسانه شعبان‌نژاد
ناشر: محراب قلم
قیمت: ۳۵۰ تومان
تصویرگر: فرشید شفیعی

یک درخت و چهار کلاغ نام مجموعه‌ای سه جلدی است در قالب قصه‌های طنز به قلم افسانه شعبان‌نژاد که توسط انتشارات پیدایش منتشر شده است. این مجموعه قصه که برای بچه‌های قبل از دبستان و سال‌های اول دبستان در نظر گرفته شده است، ماجرای چهار کلاغ است که در موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرند. و در کنار هم می‌پرند و به خانه‌ای یا به باغی و صحرایی می‌رسند چهار تا کلاغ هر کدام باید در موقعیت جدید تجربه‌ای کسب کنند بنابراین هر کدام بنا به شخصیت‌شان واکنشی نشان می‌دهند. در «کلاغ‌ها و شکوفه‌ها» چهار تا کلاغ به باغی می‌رسند و یکی از آنها شکوفه‌ها را می‌چیند دو کلاغ دیگر هم همین طور اما کلاغ چهارمی که عاقبت‌اندیش است شکوفه‌ها را می‌گذارد تا به میوه تبدیل شود و در نهایت سه کلاغ غصه‌دار و یک کلاغ خوشحال از روی درخت می‌پرند. در کلاغ‌ها و شکوفه، به نوعی نویسنده به آینده‌نگری توجه دارد و اینکه باید کودک برای بهره‌گیری و استفاده از چیزهایی که در محیط اطرافش وجود دارد، بیشتر تفکر کند و راه‌های دیگری را در نظر بگیرد تا مثل کلاغ چهارمی خوشحال پرواز کند. در حقیقت نویسنده در این کتاب پیام آموزشی را هم لحاظ کرده است.

«کلاغ‌ها و رنگین کمان» نام یکی دیگر از کتاب‌های این مجموعه است. در این کتاب کلاغ‌ها با رنگین کمان سر و کار دارند هر چند تصویرگر مجموعه، شهرام شفیعی در ارائه تصاویر رنگین کمان ترتیب رنگ‌ها را برهم زده که با توجه به گروه سنی مخاطب گاه بحث‌برانگیز خواهد شد اما به هر تقدیر این کلاغ‌ها از رنگین کمانی که در اختیار دارند استفاده مختلفی می‌کنند، این رنگین کمان به پارچه، شال گردن و سرسره قشنگی تبدیل می‌شود که «چهار تا کلاغ» بازیگوش به سوی آن پرواز می‌کنند.

در این کتاب هم داستان با ورود کلاغ‌ها به یک موقعیت جدید (که این بار صحرایی سرسبز است) آغاز می‌شود و مثل دو کتاب دیگر این جمله‌ها تکرار می‌شود:

«بال‌های خود را بستند.

روی درخت نشستند.»

این دو جمله که با آهنگ و وزن همراه است با جمله بعدی این وزن آهنگین را از دست می‌دهد، «رنگین کمان توی آسمان بود.»

و داستان بدون وزن و آهنگ ادامه پیدا می‌کند.

در این کتاب هر چهار کلاغ به بازی و سرگرمی مشغولند و در انتها: «بعد چهار تا کلاغ بازیگوش به سوی رنگین کمان پریدند.» و ماجرا به خوشی تمام می‌شود بدون اینکه هیچ‌کدام از کلاغ‌ها دچار مشکلی بشوند یا مثل دو کتاب دیگر پشیمان یا غمگین بشوند.

اما «کلاغ‌ها و فرار» هم خالی از لطف نیست، کلاغ‌های کنجکاوی که به یک خانه سرک می‌کشند و هر کدام از جایی چیزی برمی‌دارند اما وقتی با صدای زنگ ساعت، صاحب‌خانه بیدار می‌شود: «کلاغ‌ها چه‌کار می‌کنند؟ هر چه برداشته بودند، گذاشتند و فرار کردند.»

این مجموعه با توجه به محتوا فضای مناسبی را برای لذت کودکان پیش‌دبستان ایجاد می‌کند.

نویسنده کتاب که پیش از این هم کتابی با نام «کلاغ به خونش نرسید» را منتشر کرده و در آن کتاب شخصیت محوری را کلاغ‌ها قرار داده است که در موقعیت شهری و انسانی قرار می‌گیرند، در اینجا هم از همین شخصیت استفاده می‌کند. پرنده‌ای که بسیاری از بچه‌ها با آن آشنا هستند و به خوبی می‌توانند حرکت‌ها، پرواز و سرک کشیدن‌هایش را تصویر کنند. هر چند قصه‌های کتاب مرزی بین نظم و نثر است، متن گاه به سوی نظم و گاه به نثر گرایش پیدا می‌کند. اما با توجه به سادگی متن و کلمات به کار رفته مناسب این گروه سنی است و کودکان سال‌های اول دبستان هم می‌توانند خود به راحتی متن کتاب را بخوانند و مهارت‌های خواندنی خود را افزایش دهند و با کلاغ‌های داستان همسفر شوند.

شادی و خوشبختی یعنی همین

مروری بر تاپ‌تاپ‌تاپ

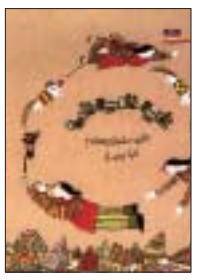

تاپ تاپ تاپ
فاطمه مشهدی رستم
تصویرگر: افرا نوبهار
انتشارات شباویز
قیمت: ۷۰۰تومان

میترا صادقی: هزار سال از روزی که آدم کوچولو به سفر دور دنیا رفته بود، می‌گذشت. او قبل از سفر گفته بود «آه چقدر از همه چیز خسته شده‌ام.»

داستان «تاپ‌تاپ‌تاپ» با این عبارت‌ها آغاز می‌شود و ما را با کاری متفاوت آشنا می‌کند. طرح جلد، نقاشی‌های داخل کتاب و نوع و رنگ کاغذ همه و همه با شکل متعارف کتاب کودک تفاوت‌هایی دارد که از نظر خواننده دور نمی‌ماند.

ناشر در شناسنامه کتاب «تاپ‌تاپ‌تاپ» را در فهرست داستان‌های تخیلی قرار داده است.

داستان‌هایی که در آن وقایع غیرطبیعی و موجودات خارق‌العاده در کنار واقعیت قرار می‌گیرند.

آدم کوچولوی داستان تاپ‌تاپ‌تاپ در جست‌وجوی شادی و خوشبختی است و می‌خواهد دنیا را ببیند، زیبایی‌ها را ببیند تا شاد و خوشبخت باشد. مادرش به او می‌گوید که اگر به چیزهای خوبی که دارد فکر کند و آنها را بشناسد و محبت‌ها و دوستی‌های دیگران را ببیند، قلبش داد می‌زند: «تاپ‌تاپ‌تاپ».

آدم کوچولو به همه این چیزها فکر می‌کند اما چیزی نمی‌فهمد. پس به سفر می‌رود. به نظر می‌رسد فاطمه مشهدی رستم نویسنده اثر در این داستان تلاش کرده است تا در سایه آدم‌کوچولویی خیالی به مفهومی عمیق‌تر و انسانی‌تر بپردازد. اینکه کسی دلش برای دیگران بتپد، اینکه عاشق باشد و خوشبختی را در عشق و دوست داشتن ببیند مفهوم اساسی و دستمایه اصلی این اثر است.

و شاید بتوان گفت آنچه این اثر را در فهرست یک کار تخیلی قرار می‌دهد هزارساله بودن آدمک است درست در وسط کتاب آنجا که درخت‌های درهم و آدم کوچولو را در یک شب تاریک نشان داده است می‌خوانیم که «هزار سال گذشت» و بعد از آن در صفحه دیگر کتاب می‌خوانیم: «فردای هزار سال آدم کوچولو سفرش را تمام کرد و یک‌راست به شهرش برگشت.»

در واقع در این بخش از کتاب است که خواننده نوجوان را با فضایی خیالی روبه‌رو می‌کند و خواننده این فرصت را پیدا می‌کند تا خیالش را به پرواز درآورد و با آدم کوچولوی هزارساله از سفری دور و دراز به خانه برگردد. در مابقی ماجرا اما اتفاق داستانی تازه‌ای نمی‌افتد اگرچه گره‌گشایی کار در این قسمت صورت می‌گیرد. آدم کوچولو از جلوی خانه همسایه‌ها می‌گذرد. کسی او را نمی‌شناسد چون هزار سال پیرتر شده است. رنج سفر و هزار سال کوتاه نکردن مو و ناخن و لباس‌های نشسته همه را فراری می‌دهد و او حسرت هزار سال پیش را می‌خورد. «عجب دنیایی! کاش هزار سال پیش بود.» آدم کوچولو در خانه را می‌زند و اینجا است که پیام اصلی داستان داده می‌شود کمی بعد صدای پایی از پشت در شنیده شد! صدای پا برای آدم کوچولو آشنا بود! ناگهان قلبش داد زد:

تاپ‌تاپ‌تاپ!

او دستش را روی قلبش گذاشت و آه بلندی کشیده در باز شد. پیرزنی به آدم کوچولو نگاه کرد. قلب پیرزن هم داد زد:

تاپ‌تاپ‌تاپ.

شاید در این اثر ما با داستان پررنگی روبه‌رو نباشیم و همین امر گروه سنی مخاطب اثر را تغییر دهد و با آنچه در شناسنامه کار آمده مطابقت نداشته باشد.

اما مفهوم انتزاعی عشق با لطافت تمام در این کار به چشم می‌خورد و نویسنده توانسته است عشق مادر به فرزند را در قالب جملاتی ساده و رسا و زیبا بیان کند و آن را به عنوان یک عنصر حیاتی و اساسی برای زندگی و خوشبختی بیان کند.

ارباب حلقه‌ها

خانه‌ای به قدمت تاریخ

مروری بر کتاب خانه آقای دایزدریر

هیربد کهن

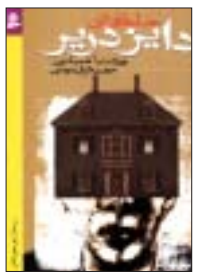

خانه دایزدریر
ویرجینیا همیلتون
ترجمه: ژاله نویسی
انتشارات قدیانی
تعداد: ۳۳۰۰ نسخه
قیمت: ۲۲۰۰ تومان

خانواده آقای اسمال به خانه‌ای نقل مکان می‌کنند که زمانی پایگاه برده‌های فراری بوده تا خودشان را به مرزهای شمالی و کانادا برسانند. توماس پسر بزرگ خانواده که ۱۳ سال دارد هیچ وقت از خانه و شهرشان زیاد دور نشده بود، در موقعیتی کاملاً جدید و متفاوت قرار می‌گیرد، موقعیتی که به نقل مکان به خانه‌ای دیگر در شهری جدید پیش می‌آید و پر از حوادث و رخدادهای ویژه است که با ترس و نگرانی او و خانواده‌اش همراه است. شروع داستان با خواب و خیال توماس است و همین امر حس وهم و ترس خاص را در همان ابتدای داستان به خواننده القا می‌کند. او با خودش فکر می‌کند که «خواب خوبی بود. خوب و ترسناک. من در میان درختان خانه خودمان بودم. باید آن مرد را بشناسم. الان نمی‌توانم به خاطر بیاورم. اما او را می‌شناسم.»

از طرفی آقای اسمال – پدر خانواده – که استاد تاریخ است، مسلماً پسرش را با بسیاری از نکات و موضوعات و موقعیت‌های تاریخی آشنا کرده است. موضوعاتی درخصوص برده‌داری، فرار برده‌ها و... توماس هم پسر کنجکاوی است و می‌خواهد از کارهای پدر سردربیاورد. بنابراین گاهی اوقات در جزوه‌های پدر سرک می‌کشد و این بار به اطلاعاتی درخصوص منزل جدیدشان یعنی خانه دایزدریر پی می‌برد. دایزدریر همان کسی بوده که به برده‌های فراری کمک می‌کرده است تا خودشان را به جای امن برسانند و از شیوه‌های ابداعی خاصی بهره می‌گرفته.

خانه‌ای پر از تونل‌های زیرزمینی و راه‌های مخفی که بسیاری از آنها به همراه گنج دایزدریر کشف نشده باقی مانده که تمام این رمزها توسط نویسنده به مرور گشوده می‌شود. ویرجینیا همیلتون نویسنده کتاب تمامی اطلاعات تاریخی، جغرافیایی و روابط روان‌شناختی را نیز در لابه‌لای داستان و به شکلی داستانی جای داده است. ارائه اطلاعات به چنین شیوه‌ای و در فصل‌های مختلف به شکلی پراکنده و اندک‌اندک سبب می‌شود تا خواننده نوجوان به راحتی اطلاعات را دریافت کند. همیلتون به این طریق مسائل علمی را به شکل کاملاً داستانی و با تصویرسازی‌های خاص که کاملاً در خدمت داستان است و در ایجاد فضاهای وهم‌آلود به نویسنده کمک می‌کند، به کار گرفته؛ گاه این اطلاعات – جنگ‌های داخلی، راه‌آهن زیرزمینی و برده‌ها– در لابه‌لای مطالعات توماس از میان کتاب‌های پدر یا از خلال گفت‌وگوهای آنها به خواننده منتقل می‌شود.

نویسنده حتی بسیاری از شخصیت‌های داستان را با رفتارهایی کاملاً داستانی معرفی می‌کند و به این شیوه هم موفق به شخصیت‌پردازی قوی شده است. او به راحتی با بهره‌گیری از تمامی عناصر داستانی و تصویرپردازی –موقعیت جنگل، سایه‌ها، خانه‌ای دورافتاده و ناشناخته– محیطی ترسناک و وهم‌آلود ایجاد می‌کند که این حس تا دو سوم کتاب ادامه دارد. البته همیلتون شخصیت‌های داستان را گاه با پشتوانه‌هایی خاص معرفی کرده است.

به عنوان مثال یکی از شخصیت‌های محوری داستان که مراقبت از خانه را بر عهده داشته است (انتخاب این نام یکی از نکات مثبت کار محسوب می‌شود پلوتو نام دیگر هاوس پادشاه زیرزمین است که هاوس سم‌هایی شکافته داشته است و البته نام واقعی او نیست.) پلوتو در زیرزمین و غارهای دایزدریر ساکن است و از رموز خانه و صاحب اصلی او و رخدادهای آن اطلاعات زیادی دارد. او که یکی از نوازندگان برده‌های سیاه‌پوست است به همه اسرار خانه دسترسی دارد و مردم شهر از او به‌عنوان شیطان یاد می‌کنند. اما آقای اسمال او را به عنوان تاریخ می‌شناسد و او را پلی میان گذشته و حال می‌داند اما علت حضور و ماندن او را نمی‌داند و همین دلیلی است که به او مشکوک باشند.

اما توماس، شخصیت اصلی داستان که در ارتباطات اجتماعی ضعیف بوده و فکر می‌کند در موقعیت جدید می‌تواند دوستانی پیدا کند در روز اول حضور در خانه با کودکانی آشنا می‌شود. اما نه تنها موفق به برقراری ارتباط با آنها نمی‌شود بلکه به یکی از تونل‌های مخفی سقوط می‌کند و وحشت و تنهایی بیشتری را احساس می‌کند و از طرفی دیگر پدر را غرق در تاریخ و هر آنچه به این موضوع مربوط می‌شود می‌بیند و با خود فکر می‌کند: دلم می‌خواهد تاریخ بمیرد. چرا بابا تاریخ را با هر چیزی قاطی می‌کند و تفکرات دیگری که او نسبت به پدر دارد نشان از تفاوت‌های فکری او با پدر است و اشاره‌ای دارد بر تفاوت نسل در سلیقه و نظرات متعدد. اما توماس در کنار پدر در جست‌وجوی یافتن نشانه‌ها است. آنها با اخطارهای گوناگون مواجه‌اند که باید به دقت رمزگشایی شود آنها با صلیب یونانی، راه‌های جدید تونل‌ها و پیدا کردن خرابکاری‌های دائمی روبه‌رو هستند. در حقیقت همیلتون نسل گذشته را معتقد به تاریخ و نگاه نسل امروز را به گونه‌ای متفاوت از آنها نشان می‌دهد و در انتها این آقای اسمال است که به جای پلوتو قرار می‌گیرد و می‌گوید سال‌ها باید کار کند.

پشت همان میز می‌نشیند، همان ردا را روی شانه می‌اندازد و همه چیز به گونه‌ای تکرار می‌شود، مانند همان تکرار تاریخ. اما پایان داستان با توجه به کل آن به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. آن وهم و ترس ابتدای داستان تا نیمه پایانی رنگ می‌بازد و با شناخت شخصیت‌ها از موقعیت‌شان و آشنایی با افراد و محل سکونت مسیر دیگری طی می‌شود و وجه غالب داستان دیگر ژانر وحشت نیست بلکه به سمت واقعیت‌ها و کشف آن پیش می‌رود و تکیه دارد. خانواده اسمال که با حضور در خانه به بسیاری از رموز پی برده‌اند اکنون به آرامش رسیده‌اند و هر یک به کاری مشغول‌اند. پدر سخت در تاریخ و کتاب‌های دریر غرق است و توماس که شاهد کارهای او است در انتظار است. او از انتظار اصلاً ناراحت نیست. نه آن روز و نه روزهای دیگر. آنها سال‌ها وقت دارند....